

## پرنده‌تر ز مرغان هوایی: بررسی سویه‌های اخلاقی و عرفانی قیام امام حسین (ع)

منبع: روزنامه اعتماد، صفحه اندیشه، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۱/۱۰/۱۳

در رابطه با واقعه عاشورا از منظرهای گوناگون اخلاقی، عرفانی، جامعه‌شناختی و ... می‌توان سخن گفت. با برخی تحلیل‌های جامعه‌شناختی از این واقعه در گفتار و نوشتار محققان و روشنفکرانی چون دکتر سید جعفر شهیدی، مرحوم صالحی نجف‌آبادی، دکتر علی شریعتی و استاد شهید مرتضی مطهری آشنا هستیم. در گفتار حاضر که شب عاشورای سال جاری در شهر تورنتو القاء شده، دکتر سروش دباغ می‌کوشد از منظری عرفانی و با مبنا قرار دادن غزل مشهوری از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) به تحلیل این واقعه پردازد:

xxx

سخن مشهوری از امام حسین (ع) به خاندان ابوسفیان که به طور متواتر نقل شده از این قرار است: «ان لم تکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم»: «اگر دین نداشتید و از روز قیامت و عاقبت نمی‌هراسید، در دنیای خویش آزاد باشید» چنانکه می‌دانیم، ترجمه‌ای غلط از این روایت میان ما جاریست: «اگر دین نداشتید، لاف‌آزاده باشید»؛ اما در متن عربی، کلمه «لا اقل» به کار نرفته است. این آزادگی اولاً و بالذات یک مفهوم اخلاقی است و از یک وارستگی اخلاقی و حریتی سخن می‌گوید که مد نظر ایشان بود. یکی از انگیزه‌های اخلاقی امام حسین برای قیام که به کار تحلیل‌امروزی ما می‌آید، عبارت است از سبکباری و پاکبازی و انفاق از عزیزترین سرمایه‌ای که فرد دارد؛ جان و آبروی خود. این یکی از درس‌های مهمی است که می‌توان از این واقعه اخذ کرد؛ غایت قصوای ایثار اخلاقی که از مهمترین فضایل انسانی است، عبارت است از انفاق جان و آبرو. یکی از آیات دل‌انگیز قرآن از این قرار است: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون»: به حقیقت نیکی نمی‌رسید مگر از آن چه دوست دارید انفاق کنید. اگر این سخن را به سمع قبول بشنویم، قطعاً تصدیق خواهیم کرد که گذشتن از جان و امنیت و آبرو، سخت‌ترین و گرانبهاترین سرمایه‌های انسانی است و می‌تواند مصداق رسیدن به حقیقت بر و نیکی باشد. چنانکه حافظ می‌گفت، برای سعادت بردن، باید ارادتی نمود و از چیزی گذشت:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری

آن شاعر عرب هم می‌گفت:

بقدر کد تکتب المعالی      من طلب العلی سحر الیالی

کسی که قصد رسیدن به مراتب عالیّه را دارد، باید شب زنده داری کند. البته "مما تحبون" افراد با یکدیگر متفاوت است. ممکن است من دلمشغول مال و ثروت باشم، دیگری اسیر شهرت و وسوسه مقام دیگری را فریفته سازد و گذشتن از آن برایش سخت باشد؛ چرا که پیشینه تربیتی و معرفتی و روانی افراد با یکدیگر متفاوت است، اما جان و آبرو در صدر اموری است که انسان به راحتی نمی تواند از آن بگذرد.

در میان تحلیل های عمده ای که از واقعه عاشورا صورت گرفته، به نظر می آید روایت مرحوم صالحی نجف آبادی شواهد تاریخی بیشتری دارد. در این روایت تاریخی بر سخن مهمی که حسین بن علی (ع) خطاب به حر گفت، تأکید شده است: «من بیعت نمی کنم، چرا که دامان های پاکی که مرا تربیت کرده مانع از این می شود که زیر بار بیعت با یزید بروم که مظهر فسق و فجور است.»

زمانی که معاویه خلیفه مسلمین بود؛ تحفظ می کرد و به رعایت ظواهر شریعت همت می گماشت، اما یزید این گونه نبود و ظواهر حداقلی زیستن مسلمانی را رعایت نمی کرد؛ این گونه بود که حسین (ع) برای امر به معروف و نهی از منکر کردن از جانش گذشت. به خاطر داشته باشیم که حرکت امام حسین (ع) مطابق با آن چه در آن زمان به مردم القاء می شد، خروج بر خلیفه بود و حاکمان و متولیان می کوشیدند وی را در اذهان مردم خراب کنند و مخالف اسلام و حکومت معرفی کنند.

مطابق با این تحلیل و استفاده ای که از آن آیه قرآن کردم، می توان بعد فراکلامی قیام حسین بن علی (ع) را فهمید. لازم نیست کسی شیعه باشد تا چنین تلقی و قضاوتی از این واقعه داشته باشد. حتی لازم نیست کسی لزوماً مسلمان باشد تا پاکبازی و سبکباری و سبکبالی امام حسین (ع) و یارانش در واقعه عاشورا را ببیند. به همین سبب است که عارف سنی مذهبی چون مولانا جلال الدین وقتی که چندین قرن پس از قیام عاشورا در می رسد و با این پدیده تاریخی مواجه می شود، غزلی را خطاب به امام حسین (ع) و یارانش می سراید. مولانا به لحاظ کلامی هم مذهب امام حسین نبود، اما مفتون پاکبازی و عمق حرکت اخلاقی حسین و یارانش شده بود و بدون ذره ای تکلف آنان را مدح می گفت.

غزل " کجایید ای شهیدان خدایی " از غزلیات دل انگیز دیوان شمس است و متضمن نکات نغزی است. مولانا در این غزل خطاب به شهدای کربلا از منظر اخلاقی و عرفانی ( نه کلامی) نظر می کند و داوری خویش را پیش چشم دیگران قرار می دهد. اولین وصفی که او خطاب به شهدای کربلا بر زبان می آورد، "سبک روحان عاشق" است:

کجایید ای سبک روحان عاشق / پرنده تر ز مرغان هوایی

مطابق با آموزه های دینی، ما غیر از جسم، واجد روح هستیم. سبکباری و سبکبالی وقتی در می رسد که شخص اصناف کژی ها و پلشتی ها و قید و بندهایی که به دست و پای او بسته شده را رها کند. مرغان هوایی یک وصف رشک برانگیز دارند، اینکه راحت پر می گشایند؛ گویی تعلق خاطری به جهان پیرامون ندارند و بی مهابا به هر سو به پرواز در می آیند. در زبان فارسی، ما برای کلمه airport معادل «فرودگاه» را گذاشته ایم اما عرب ها معادل زیباتری را برگزیده اند و آن «مطار» به معنای محل طیران و پرواز است. پرواز همیشه برای انسان دل انگیز است و البته که این پروازها اعم از پروازهای جسمانی و روحانی است. آدمیان به خاطر محدودیت های فیزیولوژیک قادر به پرواز کردن نیستند؛ اما کسی که از اصناف

تعلقات خویش می گذرد و ایثار پیشه می کند، به تعبیر مولانا پرنده تر ز مرغان هوایی است؛ چرا که چیزی او را تخته بند زمین نکرده است.

در نظام عرفانی ما یکی از توصیه هایی که معمولاً مرشد و پیر به فردی که تحت تعلیم اوست، می کند، گذشتن از تعلقات است؛ این کار البته سخت و ثقیل می نماید. مولانا هنگامی که به سرگذشت شهدای کربلا نگاه می کند، گویی به یاد قصه خود و شمس تبریزی می افتد. از توصیه های شمس به مولانا هم این بود که برای کسب هاضمه فراخ روحی و سبکبار و سبکبال شدن و پای نهادن در وادی بیکران باید از تعلقات خویش بگذرد. شمس بر این باور بود که یکی از تعلقات مولانا، کسوت شیخی و مرادی اوست که شمس آنرا عقبه راه حق می دانست و به مولانا قویاً توصیه می کرد که بر آن فائق بیاید و از آن درگذرد. غزلی که ناظر به گفتگوی نمادین شمس و مولانا در «دیوان شمس» است، بر ترک تعلقات انگشت تأکید نهاده است.

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

گفت که تو شمع شدی، قبله این جمع شدی / شمع نیم، جمع نیم، دود پراکنده شدم

گفت که با بال و پری، من پر و بالت ندهم / در طلب بال و پرش، بی پر و سر کنده شدم

اگر به بال پرندگان هم وزنه هایی چند آویزان شود، نمی توانند بلند شوند و به پرواز در آیند و زمین گیر خواهند شد. در متابع تاریخی آمده است که چند صد طلبه به کلاس مولانا می آمدند و او هم تا سی و هشت سالگی و قبل از مواجهه با شمس، مفتی و مدرس بود. البته طریق سلوک را تحت نظر برهان محقق الدین ترمذی طی کرده بود، اما در کسوت معلم و مدرس، تدریس هم می کرد. یکی از توصیه های شمس به مولانا این بود که دیوان متنبی، شاعر عرب که مورد علاقه مولانا بود را هم نخواند و از آن درگذرد:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من / کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

باید خلاف آمد عادت عمل کرد؛ در مرتبه بالاتر، سالک باید ملامت دیگران را هم به جان بخرد؛ چرا که به جان خریدن ملامت دیگران از بین برنده حب نفس است. این سخندر نظام عرفانی ما قائلان زیادی داشته؛ چرا که ام الرذائل را حب نفس و خودشیفتگی می دانستند. تشخیص ایشان این بود که برای شکستن خود، باید ملامت دیگران را هم به جان خرید. به نظر می رسد سر شیفتگی مولانا به قیام امام حسین همین قصه ترک تعلقات بود که در قیام و سلوک آن بزرگوار به عیان می دید:

کجایید ای ز جان و جا رهیده / کسی مر عقل را گوید کجایی

کجایید ای در زندان شکسته / بداده و امداران را رهایی

دنیا را زندان انگاشتن و تجربه کردن و در پی رهایی از آن بر آمدن، از مؤلفه های نظام عرفانی مولانا است و البته متناسب و متلائم با سلوک حسین بن علی (ع). در روایات دینی داریم که: «الدنيا سجن المومن»: دنیا زندان مومن است.

این جهان زندان و ما زندانیان / حفره کن زندان و خود را وارهان

کسی که دنیا را زندان می بیند، آن را جدی نمی گیرد و فریفته آن نخواهد شد. در روایت دیگری آمده که دنیا دارالغرور است. امروزه لغت غرور در زبان فارسی به معنای selfishness و خودشیفتگی است. اما معنای تحت اللفظی آن عبارت است از فریب دادن. در داستان «پادشاه و کنیزک» در دفتر اول «مثنوی»، هم مولانا، واژه غرور را در معنای فریب بکار می برد و توضیح می دهد که پادشاه، زرگر سمرقندی را غرور داد؛ یعنی فریب داد. دنیا آنچه را که زوال پذیر است، زوال ناپذیر و آنچه را که زوال ناپذیر می باشد، زوال پذیر جلوه می دهد. کسی که نگاه عارفانه به هستی دارد، مفتون و فریفته این ظواهر نمی شود و در زوال این عالم به دیده عنایت می نگرد. مولانا هم از این منظر در حادثه عاشورا نظر می کند:

کجایید ای در زندان شکسته / بداده و مداران را رهایی

پدیده رهایی وقتی رخ می دهد که شخص از آنچه نامطلوب می انگارد، کنده شود و به سمت امر مطلوب گام بردارد. اگر کسی دنیا را زندان فرض نکند، خارج شدن از آن برایش مطلوب و متضمن رها شدن نیست. مولانا جایی دیگر در «دیوان شمس» می گوید:

یکی تیشه بگیری پی حفره زندان / چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید

این تصویر از دنیا نزد عرفای ما قائلان بسیاری داشته است. البته در عرفان مسیحیت هم به این مقوله اشاره شده و هنگام سخن گفتن از دنیا، عرفای مسیحی در مقام تخفیف آن بر آمده اند. برای جلوگیری از سوء فهم سخنانم باید عرض کنم در سنت عرفان اسلامی، در مقام تخفیف دنیا بر آمدن و زندان انگاشتن آن بدین معنا نیست که شخص به هیچ وجه زندگی این جهانی را جدی نگیرد و سهم آن و حق بدن را نپردازد؛ بلکه باید سهم بدن را به اندازه پرداخت و نیازهای اولیه را پر آورده کرد تا شخص برای پرواز در فضاها بیکران آماده شود:

نازینی تو ولی در حد خویش      الله الله پا منه زاندازه بیش

مولانا و غزالی هر دو عالم بودند و علم هم در عداد متاع های این دنیایی است؛ ایشان این میزان دنیا را جدی می گرفتند. این نکته از این نظر مهم می نماید، زیرا در عرفان مسیحیت در برخی از موارد به قدری افراط روی می داد که حتی توصیه به رها کردن تن می کردند و حتی ماه ها به حمام نمی رفتند. ویل دورانت نوشته که برخی از مریدان هنگامی که به زیارت بزرگان تصوف مسیحی می رفتند، به خاطر بوی تعفن نمی توانستند جلو بروند و دور می ایستادند و ابراز ارادت می کردند. این عرفا بر این باور بودند که «الامر اسهل من ذلك»: دنیا را نباید جدی گرفت و بدان زیاد پرداخت، که البته مواجهه ای افراطی است.

کجایید ای در مخزن گشاده / کجایید ای نوای بی نوایی

در آن بحرید کین عالم کف اوست / زمانی بیش دارید آشنایی

کف دریاست صورت های عالم / ز کف بگذر اگر اهل صفایی

کثیری از انسانها مفتون کف دریا می شوند؛ اما آنچه ماندگار و زوال ناپذیر است، خود آب است. این صور پر زرق و برق در دنیا بسان کف دریا هستند؛ مهم این است که شخص کف را کنار بزند و فریفته آن نشود و بتواند در آب نگاه کند؛ مهم این است که فرد بتواند در حین اینکه مناسبات و روابط روزمره خود را تنظیم می کند، کف صفت بودن حوادثی را که با آنها دست به گریبان است به رای العین ببیند و متوجه زوال و عدم مانایی خود در این عالم باشد که البته کاری است به غایت سخت. سر دلباختگی مولانا به قیام امام حسین هم از اینجا نشأت می گرفت که امام و یارانش زوال عالم را به عیان دیده بودند و پاکبازی پیشه کرده بودند.

این سخن حافظ که «جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است»، قصه همیشه تاریخ بوده است. اما انسان های بزرگ با گذشت های عظیمی که کرده اند، جاودانگی و مانایی و نام نیک را برای خویش به ارمغان برده اند؛ در حالیکه عموم آدمیان تخته بند زمان و مکانند و درگیر کف های دریا. بعد فراقهیی و فراکلامی قیام امام حسین (ع) عبارتست از پاکبازی و عبور کردن و همونرد افقهای دور شدن و ترک تعلقات و سبکباری:

« عبور باید کرد/ و هم نورد افقهای دور باید شد/ و گاه در رگ یک حرف خیمه باید زد/... صدای باد می آید، عبور باید کرد. و من مسافرم، ای بادهای همواره! مرا به وسعت تشکیل برگها ببرید»

علاوه بر درس پاکبازی و پاکبختگی، می توان درس دیگری نیز از قیام امام حسین گرفت. در یک جامعه دینی تصویری که عموم آدمیان از رابطه میان دین و اخلاق دارند، چنین است که اخلاق قویا به دین تکیه زده است. مثلا، اگر به عهد عتیق و عهد جدید نگاه کنید، متضمن دستورهای اخلاقی متعددی است؛ ده فرمان و خطبه عیسی (ع) که بر فراز کوه ایراد شده، متضمن نکات اخلاقی بلندی است. در آیین اسلام و کتاب قرآن نیز آموزه های اخلاقی مهم و بصیرت آموزی ذکر شده است. ترجمه غلطی هم که از آن سخن امام حسین نقل شده، ناظر به چنین تصویری است که کثیری از رابطه میان دین و اخلاق دارند: «اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید»؛ گویی آزادگی مرتبه ای پایین تر و مادون از دیانت است. اما، قصه این گونه نیست؛ چرا که انسان های متخلق به فضائل اخلاقی را می توان بیرون از دایره دیانت نیز سراغ گرفت. روشن است که انسان های متدین و متخلق عدیده ای داریم. اگر اخلاق مستظهر به پشتیبانی دین است و اگر تصویر عموم متدینان از انسان اخلاقی، فرد متدین است؛ ممکن است برخی گمان برند هر کس دیندار است، حتما انسان اخلاقی ای هم خواهد بود؛ در صورتیکه لزوما اینچنین نیست. چرا که انسانهایی یافت می شوند که خود را دیندار بحساب می آورند، اما در عمل مناسبات اخلاقی را پاس نمی دارند. در عین حال، کسانی را می توان سراغ گرفت که هم دیندارند و هم اخلاقی زندگی می کنند.

در این میان، نکته ای که در یک جامعه دینی باید مد نظر مؤمنان و متدینان باشد، این است که وارستگی و زیستن اخلاقی در میان غیردینداران هم دیده می شود. این سخن امام حسین (ع) که اگر دین ندارید و از آخرت نمی ترسید، آزاده باشید، متضمن همین معناست. با مد نظر قرار داشتن چنین تصویری از رابطه میان اخلاق و دیانت، قدر و منزلت اخلاق را بهتر می توان دریافت. آنگاه فهم این موضوع که فردی می تواند دیندار باشد، اما اخلاقی زندگی نکند، آسانتر می نماید. از سوی دیگر نیز می توان این امر را که بیرون از دایره دیانتافرادی یافت می شوند که زیست اخلاقی پیشه کرده اند، تصدیق کرد و پذیرفت. متدینان باید دایره اخلاقی زیستن را فراخ بگیرند تا دریابند که علاوه بر دینداران، انسان های غیردینداری هم یافت می شوند که اخلاقی زندگی می کنند. نکته دیگر آنکه متدینان باید به مناسبات اخلاقی حساس باشند و بدانند و در نظر داشته باشند که می توان و «باید» رفتار دینداران را در ترازوی اخلاق، توزین و نقد و ارزیابی کرد. انسان دیندار نباید تصور کند که به صرف اجرای اعمال و مناسک دینی، وظیفه اش تمام شده است. نام هگل، فیلسوف آلمانی نیمه دوم قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم را شنیده اید. او آیین یهودیت را نقد اخلاقی می کرد و معتقد بود تصویری که از خداوند در آیین یهودیت به دست داده شده، تصویر خدایی عبوس است و انسانی که این آیین را پرستش می کند، زیر قوانین خشک و عبوس این دیانت، له می شود و کرامت انسانی خود را از دست خواهد داد. اکنون در مقام داوری درباره سخن هگل نیستم، بلکه سخن بر سر استقلال اخلاق و توزین معتقدات و رفتار انسانها در ترازوی اخلاق است. کسی که اخلاق را جدی می گیرد و بر صدر می نشاند، حساسیت های اخلاقی در او زنده می شود و می کوشد در باب خود و دیگران این گونه قضاوت کند که به صرف محقق شدن برخی مناسک دینی کار را تمام شده فرض نکند. باید این توان را کسب کرد که آموزه های اعتقادی خویش را هم در ترازوی اخلاق توزین کرد. البته این سخن جای بسط و بحثی بیش از این دارد و می توان صورت بندی های فلسفی تری هم از آن به دست داد که مجال دیگری می طلبد.

از این جهت بدین امر اشاره کردم که مسلمانان عزیزی که در این مجلس حضور دارند، بدانند که آزادگی به همان میزان مهم است که دیانت. دیندارانی که با خوارداشت آموزه های اخلاقی در نهایت از خود بیگانه می شوند، به بیراهه می روند؛ حال آنکه تصور می کنند با انجام مناسک دینی وظیفه خود را انجام داده اند؛ در حالیکه شریعت بریده از اخلاق راه به جایی نمی برد:

خواجه پندارد که طاعت می کند / بی خبر از معصیت جان می کند

معنای عمیق این سخن پیامبر گرامی اسلام که «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»، همین است؛ لب و گوهر دینداری عبارتست از زیستن اخلاقی و پاسداشت اصول اخلاقی. دینداری بی عنایت به اخلاق؛ پوسته ای است خالی از مغز که نه شوقی در دلی می افکند و نه نتایج نیکوی معنوی به بار می آورد.